بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه دویست و سی و پنجم\_17 آذر 1400

[اشاره به سیر بحث]

سؤال این است که در مقام دوم بحث که مثلا ما یک روایت داریم، که می‌گوید نماز جمعه واجب است، یک روایت می‌گوید نماز جمع واجب نیست، این‌جا احتمال می‌دهیم، که یکی از این دو روایت، اصالة الجهة در آن محقق نباشد، و تقیة صادر شده باشد، یک روایت دیگر حکم اصلی را بیان می‌کند، اما این نمی‌دانیم کدام یک از این دو روایت تقیه‌ای است و کدام غیر تقیه‌ایی. حال شهرت بین فقها را ملاحظه می‌کنیم که مشهور بین فقها مثلا عدم وجوب جمعه است.

سؤال این است که آیا این ظن غیر معتبر به نام شهرت این قدرت را دارد، که بگوید از بین این دو روایت روایتی که می‌گوید جمعه واجب است، صدرت علی وجه التقیة، و آن روایتی که می‌گوید جمعه واجب نیست، حکم واقعی را بیان می‌کند؟ آیا از امر ظنی غیر معتبری به نام شهرت، این قدرت بر می‌آید که ما در درگیری بین دو روایت، به این که کدام یک تقیه‌ایی است، آن را که موافق شهرت است، موافق این ظن غیر معتبر است، تقیه‌ایی ندانیم، آن را که مخالف است، تقیه‌ایی بدانیم؟ آیا این قدرت از شهرت به عنوان یک ظن غیر معتبر بر می‌آید که مرجح یک روایت بر روایت دیگر باشد، و یک روایت را از دور خارج کند، به دلیل مخالفتش با حکم واقعی، و موافقش با تقیه، یا نه؟

این‌جا یک مبنایی را در جلسۀ گذشته مطرح کردیم، و آن این‌ بود که ببینم اولا و مقدمة مبنای اصلی به نام اصل عدم تقیه چیست؟ آیا مبنای اصل عدم تقیه اصل عدمی است فی کل حادث، که توضیح دادیم، اگر مبنای اصل عدم تقیه ، اصل عدم در هر امر حادث باشد، در این‌جا هم روایت دال بر وجوب، هم روایت دال بر عدم وجوب، مسبوق اند به عدم، تقیه در هر دو مسبوق به عدم است و در هر دو اصل عدم تقیه جاری است و ساقط می‌شود.

حال باید دید در این جا بعد از تساقط چه باید گفت و چه باید انجام داد.

[ادامۀ بررسی مسأله بر طبق مبنای دوم]

مبنای دومی که در تحلیل اصل عدم تقیه داشتیم، آن را اصل عملی مسبوق به عدم مثل استصحاب ندانیم، بلکه اصالت عدم تقیه از ظواهر استفاده شود، به این‌که ظاهر حال هر متکلمی این است که تقیه نمی‌کند، جدیت دارد، در این‌جا هم ببینیم وقتی این ظهور در هر دو طرف هست، و یکی بر دیگری ترجیح ندارد و طبیعتا از هر دو طرف باز صحبت از تساقط است چه باید کرد؟ آیا شهرت می‌تواند در این‌جا از این تساقط جلوگیری کند؟ چه بر مبنای که اصل عدم تقیه را استصحاب عدمی معنا کرد، چه بر مبنای کسی که اصل عدم تقیه را مستند به ظهور حال متکلم دانست؟ آیا مرجحی داریم یا نداریم؟

در اینجا اگر بگوییم برای تشخیص تقیه از عدم تقیه، اساسا نباید سراغ ظنون رفت، و از ظنون آن هم غیر معتبره استفادۀ تقیه بودن یک روایت و عدم تقیه بودن یک روایت استفاده نمی‌شود، که هیچ اما اگر به مطلق ظنون، عمل کردیم، برای تشخیص تقیه از عدم تقیه، گفتیم در این مباحث مطلق ظن، حجیت دارد، چون احتیاج داریم که تقیه از عدم تقیه تشخیص بدهیم، چون ما می‌دانیم بسیاری از روایات ما تقیة صادر شده است، بنابراین برای این‌که راه‌گشایی بشود و تقیه از عدم تقیه ممتاز شود، راهی به جزء قول به حجیت مطلق ظن در مقام تعیین تقیه بر عدم تقیه نداریم.

با غمض عین از تعارض اگر بخواهید در هر روایتی اصل عدم تقیه جاری کنید، این یوجب افتای بکثیر مما صدرت تقیةً، بنابراین لازم است که سراغ ظنون بروید، خب یکی از ظنونی که در خانوادۀ مطلق ظن قرار دارد همان شهرتی است که بیان شد، این ظن غیر معتبر که در خانوادۀ ظن مطلق است می تواند عند الاحتیاج الی تشخیص مورد التقیه از غیر مورد تقیه کمک کند. در این‌جا یتعین العمل بالظن، یا اگر کسی در بحث تعادل و تراجیح، بگوید این‌که ما داریم خذ ما خالف العامة موافق عامه را ترک کن و مخالف عامه را اخد کن، از این باب است که موافق عامه، مظنۀ تقیه دارد، پس او را رها کن، خب چنین است ما باید به آن‌چیزی عمل کنیم که ما را از تقیه دورتر می‌کند. یکی از آنها خذ ما خالف العامه است، اما خذ ما خالف العامه موضوعیت ندارد، مهم این است که ما را از تقیه بودن، دور می‌کند، هر اماره‌ایی که باید باشد، یکی از امارات مخالفت با عامه.

اگر هم این را گفتیم باز این ظن به نام شهرت خود مرجع فتوا خواهد بود، خود دلیل مستقلی برای فتوای به عدم وجوب جمعه خواهد بود، نه این که مرجح باشد، اصلا ترجیح نیست، یتعین العمل بذلک الظن و آن روایتی که موافق این ظن است مدرک است و روایت دیگر از دور خارج می‌شود. نه آن که هر دو حجت بودند و تعارض کردن دو یکی ر ابر دیگری به وسیلۀ شهرت مقدم کنیم، اصلا نوبت به این امور نمی‌رسد.

عبارت کتاب ابهامی دارد من سعی می کنم با این اضافات برطرف شود ان شاء الله.

اگر ما گفتیم برای تشخیص تقیه از غیر تقیه، می‌توان به ظنون عمل کرد، طبق چه مبنایی می‌گوییم؟ یا طبق این مبنا می‌گوییم که اگر به ظن عمل نکنیم، بسیاری از روایاتی که تقیةً صادر شده است، و ما می‌دانیم در بین روایات ما هست، این‌ها مورد عمل ما واقع می‌شود و هذا مما لا یرضی به الشارع، چه کنم علمی به این که هذا تقیه و هذا غیر تقیه ندارم، چه کنم؟ می گوید برو سراغ ظنون، مبادا در همۀ ان ها اصل عدم تقیه جاری کنی، اصل تقیه جا دارد و آن وقتی است که دستت از این ظنون خالی باشد، سراغ این ظن به نام شهرت بروم، آیا شهرت روایت دال بر وجوب جمعه را مرجوح و روایت دال بر عدم وجوب جمعه را راجح می‌کند؟ نخیر بلکه می‌گوید باید فقط به روایت عدم وجوب به جهت ظن حاصل شدۀ از شهرت عمل کنید. ترجیح نیست تعیّن است. این یک مبنا.

یک مبنای دیگر هماین است که ما در روایاتی که احتمال میدهیم تقیةً صادر شده باشد، چرا در متعارضین خذ بما خالف العامة؟ آیا این ویژگی دارد یا از این جهت است که یک اماره‌ایی است برای این که ما را از روایات تقیه ایی دور کند، پس حال که از یک سو می توانیم به ظنون مراجعه کنیم و از یک سو برای ما دور شدن از روایات تقیه‌ایی است به این ظن باید متعینا عمل کنیم، باز نروید سراغ ترجیح.

بنابراین اگر بگوییم مستند اصل عدم تقیه، ظهور حال متکلم است، در مقام اظهار احکام واقعیه و بیان حق، و بگوییم این ظهور مشروط به افادۀ ظن فعلی است، بله در هر دو طرف تساقط هست، ولی وقتی سراغ ظنی به نام شهرت رفتیم، از این تساقط جلوگیری شد و متعینا به ظن عمل شد، چنان که اگر گفتیم مستند اصل عدم تقیه استصحاب است، باز ما با ظنی که داریم به نام شهرت نمی‌گذاریم در هر دو طرف اصل عدم تقیه جاری شود، یک طرف را بر دیگری بر می‌گزینیم، پس در این‌جا سخن از ترجیح نیست، سخن از تعیین است، اما اگر در اصل عدم تقیه، مرجع ما همین ظهور حال متکلم بود، اما گفتیم شرط ظهور عدم ظن بر خلاف است، شرط ظهور هر روایت بر عدم تقیه این است که ظنی بر خلافش نباشد، در این‌جا آن ورایتی که میگوید نماز جمعه واجب نیست، موافق آن ظن حاصل شدۀ از شهرت است و حجت ما نیست، اساسا معارضی دیگر در کار نیست، آن روایتی که می‌گوید نماز جمعه واجب است اصلا معارض نخواهد بود؛ چرا که آن روایتی که می گوید نماز جمعه واجب نیست، شرائط حجیتش تمام شد، وقتی می‌توانستیم روایت دالۀ بر وجوب جمعه را تقیه‌ایی کنیم که شهرت بر خلافش نداشتیم، حال که شهرت بر خلافش داریم نمی توانیم آن را حکم به تقیه بودنش صادر کنیم. باز در این جا بحث تعارض و ترجیح پیش نیامد.

اما اگر تفسیر ما از این ظهور حال متکلم، که در مقام بیان حق و احکام واقعیه است، تفسیر این بود که ظهور نوعی است، شخصی و فعلی است، معمولا این ظهور هست، چه برای من ظهور حاصل شود یا نه. مثل ظهور فعل مسلم در صحت و بگوییم دیگر ظن فعلی در حجیت ظنون و حتی عدم ظن به خلاف شرط نیست، این جا تعارض الظاهران.

روایت اول می‌گوید نماز جمعه واجب است، ظهور نوعی دارد، که امام در مقام بیان حق و واقعیت است، نه تقیه، پس جمعه باید واجب باشد و این حکم تقیه‌ای نیست، آن روایت می‌گوید نماز جمعه واجب نیست، ظهور این هم در این است که "جمعه واجب نیست"، حکمی است لا عن تقیةٍ، هر دو اصالة الجد دارند، این جا دو ظاهر با یکدیگر تعارض می‌کنند، بحث ترجیح به وجود می‌آید. اما این‌که کدام را باید مقدم کرد، ایشان می‌گوید در مقام سوم بحثش را مطرح می‌کند.

[مسأله بر طبق مبنای مختار]

ما که در جلسات قبل اشاره کردیم، حجیت ظواهر، حجیتی است که شخصی باید باشد، یعنی نباید ظن بر خلافش داشته باشیم و اگر ظن بر خلاف بود، آن اطمینان شخصی به وجود نمی‌آید با وجود شهرت بر عدم وجوب جمعه ظن و اطمینان شخصی به وجود پیدا نمی‌کنیم، یتعین العمل به روایتی که می‌گوید جمعه واجب نیست.

این طبق مبنای ما؛ اما در مبنای سوم چه باید گفت، ان شاء الله در جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.